

تحلیل داستان «حاجی آقا»ی صادق هدایت بر اساس نظریه بازتاب واقعیت

محدثه هادوی*

علی تسلیمی**

چکیده

هنر و جامعه در طول تاریخ پیوسته بر یکدیگر تأثیر متقابل داشته‌اند. آثار ادبی به ویژه رمان، ریشه در اجتماع زمان خود دارند و بیان‌گر مسائل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و تاریخی جامعه خود هستند. جنبه واقع‌گرایانه رمان سبب شده تا این نوع ادبی همچون آینه‌ای واقعیت‌های اجتماعی زمان خود را بازتاب دهد. هدف جامعه‌شناسی ادبیات، بیان پیوندهای جامعه و ادبیات و نیز آشکارسازی چگونگی بازتاب واقعیت‌های اجتماعی در آثار ادبی به ویژه در رمان است. لوکاچ و گلدمن به عنوان بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان حوزه جامعه‌شناسی ادبیات، سعی داشتند تأثیر متقابل بین ساختارهای اجتماعی و ساختارهای ادبی نشان دهند. آن‌ها، رمان را انعکاس زندگی اجتماعی عصر نویسنده و نیز زاینده جهان‌نگری خاص او می‌دانند. صادق هدایت از داستان‌نویسان رئالیست معاصر ایران است که محور داستان‌هایش بیان نوع زندگی اجتماعی انسان‌های زمانه‌اش بوده است و این مسئله را می‌توان در آثار او مشاهده کرد. این مقاله داستان «حاجی آقا» را با رویکرد بازتاب واقعیت مورد بررسی قرار می‌دهد و آن‌گاه توانایی نویسنده را در بیان تحولات اجتماعی نشان می‌دهد.

واژگان اصلی: صادق هدایت، نظریه بازتاب، اجتماع، لوکاچ.

پذیرش: ۱۳۹۱/۰۵/۲۶

دریافت: ۱۳۹۰/۰۸/۰۴

mohaddese.Hadavi@yahoo.com

taslimy1340@yahoo.com

*کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

**استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

مقدمه

یکی از شیوه‌های نقد و بررسی اثر ادبی که شیوه‌ای نوین محسوب می‌شود، نقد جامعه‌شناختی ادبیات به ویژه رمان است. در نقد جامعه‌شناختی رمان، پژوهش‌گر پیوسته به دنبال روابط میان جامعه و ادبیات است و روابط متقابل شکل‌گرفته میان ادبیات به عنوان بازتاب‌دهنده واقعیات جامعه و جامعه به عنوان نهادی تأثیرگذار به روی ادبیات را مورد بررسی قرار می‌دهد.

یکی از محورهای جامعه‌شناسی ادبیات این است که «در آفرینش هنری، یک فرد به تنهایی مورد نظر نیست بلکه اثر، بیان نوعی آگاهی جمعی است که هنرمند با شدتی بیش از اکثر افراد در تدوین آن شرکت می‌ورزد.» (گلدمن، ۱۳۷۷: ۶۴). جامعه‌شناسی با برگزیدن روشی علمی، عوامل و زمینه‌های اجتماعی تأثیرگذار در شکل‌گیری اثر ادبی و پیوند این عوامل با جامعه و جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی و نیز تأثیر اثر ادبی را بر جامعه مورد تحلیل قرار می‌دهد. در این بررسی‌ها، محقق ساختار اثر ادبی را با ساختارهای اجتماعی می‌سنجد و به بررسی افکار و اندیشه‌های نویسنده در پیوند با این ساختارهای اجتماعی می‌پردازد. از آن جایی که ادبیات ریشه در زندگی اجتماعی انسان دارد، به عنوان یکی از نهادهای اجتماعی به آن نگرسته می‌شود.

جامعه‌شناسی ادبیات با ایجاد رابطه میان ادبیات و جامعه، از یک سو روابط جامعه و اثر ادبی را بیان می‌کند و از سوی دیگر، به توصیف نحوه بازتاب وقایع جامعه در اثر ادبی می‌پردازد. در واقع «ادبیات، از ذات زندگی اجتماعی می‌تراود و یکی از عوامل ضروری حیات اجتماعی است و پایاپای تحولات جامعه، تحوّل می‌پذیرد» (آریان پور، ۱۳۵۴: ۷۶). در این مقاله سعی شده تا با بیان نظریه بازتاب واقعیت به عنوان ادبی‌ترین نظریه جامعه‌شناختی در نقد رمان، داستان «حاجی آقا»ی هدایت مطابق این رویکرد مورد تحلیل قرار گیرد.

پیشینه پژوهش

در رابطه با جامعه‌شناسی ادبیات و نظریه بازتاب واقعیت در داستان «حاجی آقا»ی هدایت، م. ایرانیان در «واقعیت اجتماعی و جهان داستان» تحلیلی ارائه داده است که بیش از همه بر نظریات لوسین گلدمن استوار است و تحلیل خود را بر اساس مؤلفه‌های مورد نظر گلدمن پیش می‌برد. شاپور بهیان نیز در مقاله‌ای با عنوان «حاجی آقا بر ساخته ای گفتمانی یا نمونه نوعی بورژوازی ملی» به

واقعیت‌های گفتمانی زمان نوشتن داستان پرداخته است. در آثار دیگری نیز اشاراتی به داستان حاجی آقا شده است اما هیچ کدام آن را مستقیماً از دیدگاه لوکاچ بررسی نکرده‌اند. در مقاله حاضر، داستان حاجی آقا بر اساس مؤلفه‌های مورد نظر لوکاچ و بیش از همه، بر اساس نظریه بازتاب واقعیت، مورد تحلیل قرار گرفته است.

روش پژوهش

روش کار این مقاله تحلیلی است؛ تحلیل با رویکرد جامعه‌شناختی و نظریه بازتاب لوکاچ؛ زیرا لوکاچ به تأسی از پیشینیان مارکسیست خود، قشرهای اجتماعی را به دو طبقه فرادست و فرودست بخش‌بندی می‌کند و آن‌ها را در برابر یکدیگر قرار می‌دهد. نظریه بازتاب واقعیت در گام بنیادی خود به تقابل‌های این دو قشر می‌پردازد. حاجی آقا نماینده قشر فرادست است که بر فرودستان خود ستم روا می‌دارد؛ وی اگرچه بالاترین قدرت فرادست نیست ولی با زور، چاپلوسی، ریاکاری، فرصت‌طلبی و نان به نرخ روز خوردن، نشانه تپ حاکم است و در برابر تپ توده مردم که همان طبقه زیردست است، قرار می‌گیرد.

جامعه‌شناسی ادبیات

تعامل میان جامعه و ادبیات و تأثیر متقابل آن دو بر روی هم، بحثی است که از گذشته تاکنون ذهن پژوهشگران جامعه‌شناسی را به خود مشغول کرده است. در هنگام نقد جامعه‌شناختی اثر ادبی، نخستین چیزی که ذهن پژوهش‌گر را درگیر می‌کند، مسأله روابط متقابل ادبیات و جامعه و تأثیر آن دو بر یکدیگر است.

هنر و جامعه پیوسته به روی هم تأثیر متقابل داشته‌اند؛ ادبیات نیز به عنوان هنر از این قاعده مستثنی نیست. در واقع باید گفت که «رمان از نظر شکل و محتوا، نسبت به بقیه هنرها شاید به جز سینما، به طور مستقیم‌تری از پدیده‌های اجتماعی مایه می‌گیرد و با وجود این که رمان‌ها غالباً وابسته به لحظات خاص جامعه هستند، هنگام مطالعه آن‌ها باید توجه داشته باشیم که با نوعی هنر سر و کار داریم» (زرافا، ۱۳۶۸: ۹). به عبارت دیگر «نویسنده رمان گزارش‌گر طبقات واقعی جامعه است، طبقات دوگانه‌ای که منش بورژوازی و ضد بورژوازی را نمایش می‌دهد. از

همین رو ساختار رمان با ساختار جامعه پیوند می‌خورد، یعنی بین رمان و واقعیت اجتماعی شباهت ساختاری وجود دارد.» (تسلیمی، ۱۳۸۸ «ب»: ۱۷۵) بنابراین یک اثر ادبی را باید در ساختار جامعه‌ای که اثر در آن پدید آمده است، بررسی کرد.

هم‌چنین برای تحلیل یک رمان، باید آن را در ارتباط با زمینه تاریخی و شرایط مادی و ایدئولوژیکی زمان نگارشش ارزیابی کنیم. یعنی به شرایط اجتماعی و تاریخی که اثر در آن تولید شده، توجه کنیم و هم چنین زمینه‌های فرهنگی و باورهای مردم در یک اجتماع نیز در هنگام بررسی و تحلیل اثر ادبی باید مورد توجه واقع شود، زیرا «آثار ادبی یکی از منابعی هستند که به صورت غیرمستقیم و ناخودآگاه، ساختار اجتماعی، شرایط زندگی، وضعیت قشرها و طبقات گوناگون و حتی دیدگاه و ایدئولوژی نویسنده را بیان می‌کنند» (کوثری، ۱۳۷۹: ۱۵). رمان نویس، اطلاعات زندگی اجتماعی را تحلیل و تفسیر می‌کند و سعی می‌کند خصلت‌های ضروری آن را مشخص سازد تا در هنگام نوشتن بتواند به خوبی آن‌ها را منتقل کند؛ هنر داستان‌نویسی بر چیزی دلالت می‌کند که واقعی است.

نخستین بار کسانی چون مادام دواستال^۱ و ایپولیت تین^۲ و پس از آن‌ها مارکس^۳ و انگلس^۴ به بیان رابطه جامعه و ادبیات و تعامل آن دو با هم پرداختند. از نظر مارکس، ادبیات به عنوان یک نهاد روبنایی، تحت تأثیر ساختارهای اقتصادی جامعه به عنوان نهاد زیربنایی قرار دارد و اقتصاد زیربنایی است که نهادهای روبنایی همچون سیاست، حکومت، قانون، هنر و ادبیات را پایه‌گذاری می‌کند.

از نظر مارکسیست‌ها، ادبیات گزارش‌گر صریح واقعیت اجتماعی و تحولات آن است و رابطه‌ای مستقیم میان ادبیات و اجتماع وجود دارد و از آن جایی که نویسنده، واقعیات اجتماعی را در متن ادبی بازتاب می‌دهد، بنابراین ادبیات بر جامعه تأثیر می‌گذارد و نیز از آن اثر می‌پذیرد. این نظریات مارکسیستی، آغازگر بسیاری از مباحث مهم در علم جامعه‌شناسی ادبیات است. بعدها جورج لوکاک^۵ فیلسوف و منتقد مجارستانی (۱۸۸۵ _ ۱۹۷۱) و به پیروی از او، لوسین گلدمن^۶

1. Mme De stael
2. Hypolite taine
3. Karl Marx
4. Friedrich Engels
5. Georges Lukacs
6. Lucien Goldmann

رومانیایی (۱۹۱۳_۱۹۷۰) با استفاده از این عقاید مارکسیستی، مبانی و نظریات این علم را گسترش دادند. لوکاچ معتقد است که میان پدیده ادبی و واقعیت اجتماعی‌ای که این پدیده ادبی توصیف‌کننده آن است، رابطه‌ای مستقیم و آینه‌وار وجود دارد. در واقع او تحت تأثیر اندیشه‌های مارکسیستی قائل به‌چنین ارتباط گریزناپذیری میان رمان و جامعه بود.

لوکاچ معتقد است که باید با رویکردی کلی‌نگری به بررسی جامعه‌شناختی اثر ادبی پرداخت، در حقیقت او رئالیسم را با بهره‌گیری از مفهوم کلیت^۱ تعریف می‌کند. لوکاچ آثار ادبی را با توجه به شرایط تاریخی و اجتماعی‌شان مورد بررسی قرار داده است. او معتقد است که ساختار اثر ادبی، تحت تأثیر ساختار اجتماعی خاصی که اثر حاصل آن است، شکل می‌گیرد. البته او به هیچ وجه مدعی نیست که متن رمان به بازآفرینی صرف واقعیت اجتماعی می‌پردازد. زیبایی‌شناسی لوکاچ، خواستار بازآفرینی مکانیکی واقعیت نیست و متنی را رئالیستی می‌داند که جامعه را به مثابه کلیتی منسجم بر مبنای شخصیت‌ها و عمل‌های نوعی ترسیم می‌کند (زیما، ۱۳۷۷: ۱۵۷).

لوکاچ در کتاب «پژوهشی در رئالیسم اروپایی»، رئالیسم بورژوازی را می‌ستاید و از آن تحت عنوان «رئالیسم سترگ» یاد می‌کند و پیشروان آن را پیشروان واقعی آزادی مردم جهان می‌داند. در نظر لوکاچ، رئالیسم به معنای بازنمایی واقعیت است که این بازنمایی از طریق تشخیص کلیت تاریخی در پیکره شخصیت‌های رمان یا روایتی شخصی صورت می‌پذیرد و نه صرفاً با وفاداری به واقعیت یا توصیف علمی و جز به جزء آن. واقعیتی که رئالیست بازتاب می‌دهد، کلیتی تاریخی و اجتماعی است، نه جزئیاتی از هم گسیخته. او هم‌چنین در کتاب «جامعه‌شناسی رمان» نیز، برتری ادبیات رئالیستی را مطرح می‌کند و آن را بیان‌گر واقعیت اجتماعی می‌داند. او آثار رئالیستی را که بیان‌گر صریح واقعیت اجتماعی است، برای رسیدن به اهداف مارکسیستی یعنی همان مبارزه طبقاتی، آثاری برتر قلمداد می‌کند زیرا این آثار، نه تنها حقایق کلی و ساختاری جامعه را که شامل تضاد طبقاتی، استثمار و استعمار می‌شود، بیان می‌کنند بلکه به دلیل وجه انتقادی‌ای که دارند، خودبه‌خود سبب روشنگری قشر فرودست جامعه و طبقه کارگر می‌شود.

اما آن چه بیش از همه در نظریات لوکاچ دارای اهمیت است، این است که لوکاچ رمان را بازتاب‌دهنده واقعیات اجتماعی می‌داند. او اثر هنری را بازتابی از وقایع جامعه می‌داند و سبک

^۱. Universalism

رئالیسم، سبکی است که چنین بازتابی از کلّ جامعه در آن ارائه می‌شود. این دیدگاه لوکاچ، تحت عنوان نظریه «بازتاب واقعیت»^۱ مطرح می‌شود که یکی از نظریات مهم در نقد جامعه‌شناختی رمان محسوب می‌شود.

نظریه بازتاب واقعیت

نظریه بازتاب واقعیت، ادبی‌ترین نظریه در نقد جامعه‌شناختی داستان محسوب می‌شود و لوکاچ را بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز این عرصه می‌دانند، هرچند همه منتقدان ادبی مارکسیستی و پسامارکسیستی به گونه‌های مستقیم یا غیرمستقیم به آن رو کرده‌اند. در واقع باید گفت که «آن‌ها بازتاب نامستقیم واقعیت را در رمان و ادبیات، حقیقی‌تر از بازتاب آن در کتاب‌های تاریخی دانسته‌اند.» (تسلیمی، ۱۳۸۸ «الف»: ۱۵۷) نظریه بازتاب را نظریه‌پردازان مارکسیست پیش از لوکاچ مطرح کرده‌اند؛ اما نظریه آنان به بازتاب جز به جزء واقعیت خلاصه می‌شد در حالی که «هرچند هنرمند باید از طبیعت الهام گیرد، ولی نباید هدف او رونوشت‌برداری کورکورانه از طبیعت باشد. هنر، بازآفرینی واقعیت است، نه رونوشت آن» (لابیکا، ۱۳۷۷: ۲۹۶). در حالی که انگلس بالزاک را گزارش‌گر همه گوشه‌های اقتصادی جامعه فرانسو دانسته است، اما لوکاچ در برابر جزئی‌نگری‌های پیشین، با دیدی کلی به آثار بالزاک می‌نگرد و بحث واقع‌گرایی انتقادی را مطرح می‌کند در حقیقت «از دید وی، آثار بالزاک تصویری همه‌جانبه را از جامعه بازسازی می‌کند، از جمله جنبه‌هایی از زندگی که آن جامعه، پنهان نگاه‌داشتن آن‌ها را ترجیح می‌دهد.» (تسلیمی، ۱۳۸۸ «الف»: ۱۵۷).

او در نظریه بازتاب واقعیت، با دیدی کلی‌نگر به واقعیات اجتماعی و سیاسی موجود در رمان رو می‌کند، به ویژه که مهم‌ترین اندیشه‌اش بازتاب تقابل دو طبقه فرودست و فرادست است، او رمان را نقاشی واقعیت می‌داند نه عکاسی آن؛ چرا که ذهنیت رمان‌نویس، واقعیت را گونه‌ای دسته‌بندی می‌کند که بتواند آن چه دلخواه خود است، به تصویر درآورد.

این رویکرد لوکاچ به آثار رئالیستی و رهیافت کل‌نگرانه و توجه او به کلیت اثر ادبی در بازتاب واقعیات اجتماعی، بعدها اساس کار گلدمن نیز قرار گرفت. او شیوه روش‌مندتر و کامل‌تری از

^۱. Theory of Reality Reflection

بازتاب واقعیت را با نام «ساخت‌گرایی تکوینی»^۱ ارائه داد؛ از نظر گلدمن، فرم رمان، برگردان زندگی روزانه در عرصه ادبی است و ساختار رمان با ساختار جامعه پیوند دارد. گلدمن در مورد روش ساخت‌گرایی تکوینی می‌گوید: «ساخت‌گرایی تکوینی پیش از هر چیز، دیدگاهی به تمامی یکتانگار است، در نتیجه همان‌گونه که با هر نوع جدایی تاریخ و جامعه‌شناسی مخالف است، نمی‌تواند بپذیرد که قوانین بنیادین حاکم بر رفتار آفرینش‌گران در عرصه فرهنگ، از قوانین حاکم بر رفتار روزانه همه افراد در زندگی اجتماعی و اقتصادی قاطعانه جدا باشد. این قوانین هم در مورد فعالیت کارگر، پیشه‌ور یا بازرگان به هنگام انجام کار یا در زندگی خانوادگی‌شان صادق است و هم در مورد راسین و کلودل به هنگام نوشتن آثارشان» (گلدمن، ۱۳۷۷: ۲۰۱). این همان اندیشه لوکاچ درباره بازتاب واقعیت است که گلدمن آن را به شیوه‌ای نوین ارائه می‌دهد. نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی ادبیات معتقدند که «یک اثر ادبی، نه فقط پدیده‌های فردی مجزا را، که کل فرایند زندگی را منعکس می‌کند، اما خواننده همواره آگاه است که اثر، خود واقعیت نیست بلکه شکل خاصی از بازتاب واقعیت است» (سلدن و ویدوسون، ۱۳۷۷: ۱۰۲)..

از نظر لوکاچ، هر فرد دارای فردیت صرف نیست بلکه نماینده یک تیپ یا طبقه است، او معتقد است که «فرد نمونه‌وار است، نه از آن جهت که میانگین آماری خصوصیات فردی قشر یا طبقه‌ای است، بلکه بدان سبب که در وجود او، در شخصیت و سرشت او، ویژگی‌های واقعاً نمونه‌وار سرنوشت عام طبقه، در عین حال به شیوه صحیح عینی و نیز همانند سرنوشت فردی او نمودار می‌شود.» (لوکاچ، ۱۳۷۷: ۳۷۱).. بنابراین با بازتابانند خصوصیات زندگی و جهان‌نگری یک فرد در داستان، خصوصیات زندگی و جهان‌نگری طبقه او را می‌توان دریافت. با بیان این نظریات، مشخص می‌شود که تیپ یا طبقه در نقد جامعه‌شناسی رمان اهمیت ویژه‌ای دارد و یکی از مباحث اساسی نظریه بازتاب واقعیت است. بنابراین بازتاب واقعیت‌های اجتماعی در رمان، روشی است که جامعه‌شناسان به ویژه لوکاچ، در نقد جامعه‌شناسی رمان، توجه زیادی به آن نشان داده‌اند زیرا نویسنده رمان را گزارش‌گر طبقات واقعی جامعه می‌دانند، از همین رو بین ساختار رمان و ساختار جامعه پیوند برقرار می‌شود.

^۱. Structuralism genetic

اکنون که مهم‌ترین دیدگاه‌ها در نقد جامعه‌شناسی رمان مرور شد، به تحلیل داستان «حاجی آقا» بر اساس نظریه بازتاب واقعیت می‌پردازیم.

خلاصه داستان حاجی آقا

حاجی ابوتراب پیرمرد ثروتمندی است که در سراسر داستان در هشتی خانه‌اش می‌نشیند و افراد مختلفی به ملاقات او می‌آیند و راجع به مسائل مختلف از جمله سیاست و اقتصاد با هم به گفت‌وگو می‌پردازند. او نماینده طبقه‌ای است که با وجود ضعف و بیماری و پیری، هم چنان بر مسند قدرت می‌نشیند و خواهان بازگشت دیکتاتوری رضاشاه است. حاجی ابوتراب از ابتدای زندگی خود ثروتمند و اهل سیاست نبود؛ پدرش شخصی بی‌نام و نشان بود که بر اثر احتکار تنباکو به ثروت زیادی دست یافت از آن به بعد صاحب نامی ساختگی و ثروتی بادآورده شد. حاجی آقا همیشه بیان می‌داشت که پدرش در دربار ناصرالدین شاه، کیا و بیایی داشته است. حاجی از میهن‌پرستی دم می‌زند، در حالی که با سفارت‌خانه‌های بیگانه در ارتباط است از همه کس رشوه می‌گیرد تا کارهایشان را سروسامان دهد بعد کار خود را به دین و مذهب نسبت می‌دهد و درصد توجیه کار خود بر می‌آید و در دل به مردم می‌خندد. او می‌گوید این تقسیم ثروت و فقر به وسیله خدا انجام شده، پس باید به آن تن در داد و معتقد است که دچار هیچ گناهی نشده و به همه کمک می‌کند و امین همه مردم است؛ در واقع او ایمان محکمی ندارد و به دین و مذهب و تقدیر پای‌بند نیست ولی هر جا که به نفع او است دین و تقدیر را دست‌مایه کارهای پلید خود قرار می‌دهد. او زنها و فرزندان بسیار دارد چون در برابر زن نمی‌تواند خودش را کنترل کند و هر کدام را که بخواهد عقد یا صیغه می‌کند، همه آن‌ها را زجر می‌دهد؛ کسی بدون اجازه او حق بیرون رفتن از خانه را ندارد. یکی از فرزندان راه خود را از پدرش جدا کرد و حاجی او را باعث آبروریزی خود می‌داند. حاجی ابوتراب حسرت امنیت دوره دیکتاتوری را می‌خورد و چشم به راه هیتلر و ورود آلمان‌ها به ایران ثانیه‌شماری می‌کند. وی عوامل متعددی برای حفظ این وضع دارد که روزنامه‌نگاران قلم به مزد و دیگران از آن جمله هستند. با این که از بیماری رنج می‌برد ولی تا لحظه آخر به فکر انجام کارها و گرفتن رشوه است. خود را با هر شرایطی وقف می‌دهد تا از وضعیت موجود سودی عایدش شود. او می‌خواهد که مردم ترقی نکنند تا بتواند با سواد کم خود بر آن‌ها سوار شده و تسلط داشته باشد، چون

معتقد بود این گونه افراد نوکر او هستند ولی اگر کسانی مثل منادی‌الحق که او را رسوا و کارهایش را بر ملا کرد و نخواست نان‌خور او باشد، پیدا شوند دیگر او ارباب بودن خود را از دست می‌دهد و شرایط زندگی او عوض می‌شود. به هر حال بیماری او را به اتاق عمل می‌کشاند، در عالم بیهوشی خطا کارهای خود و نارضایتی اهل خانه را می‌بیند که همیشه در زندگی بر آن‌ها سر پوش می‌گذاشت، عمل با موفقیت انجام می‌شود و حاجی حالش بهبود می‌یابد؛ زندگی برای زورگویان و پول‌دوستانی همچون حاجی ابوتراب ادامه دارد.

تحلیل جامعه‌شناختی داستان

هدایت در داستان حاجی آقا همچون اکثر داستان‌هایش از رئالیسم استفاده کرده و با بهره‌گیری از طنز در این داستان بلند و ساده، زنده‌ترین تیپ از سرمایه‌داری تجاری ایران را به تصویر می‌کشد. در حقیقت او با ساختن شخصیت حاجی آقا، همان نفرت همیشگی خود از طبقات غیر اصیل و به اصطلاح پاچه‌ورمالیده را در وجود او ترسیم کرده است. حاجی آقا نمونه‌ی کاملی از طبقه‌ای است که بدون شایستگی و اصالت، خود را بالا می‌کشند و در ردیف طبقات بالای جامعه قرار می‌دهند و از آن جایی که فاقد مایه‌های اصالت حقیقی هستند، کارشان به رسوایی می‌انجامد.

از آن جایی که در این داستان هدایت به عناصر داستانی توجه کمتری نشان داده است، آن را از حالت داستان خارج نموده و فاقد طرح داستانی مناسب است و داستان دارای فضایی سرد و بی‌روح است. تمام صحنه‌های داستان در هشتی خانه حاجی آقا می‌گذرد؛ حاجی در هشتی خانه خود نشسته است و افراد مختلف به ملاقات او می‌آیند و راجع به مسائل گوناگون که بیش‌تر به اقتصاد کشور و سرمایه حاجی مربوط می‌شود، به گفت‌وگو می‌پردازند. در حقیقت همین مکالمه و گفت‌وگوی بین شخصیت‌ها است که روند داستان را پیش می‌راند. بعضی معتقدند که داستان حاجی آقا فاقد یک قالب داستانی ارزش‌مند است و می‌گویند شاید هدایت تحت تأثیر خوش‌بینی زمانش چنین اثری را خلق کرده است. ولی چیزی که این اثر را ارزش‌مند می‌سازد و این امکان را می‌دهد که به اثر بها داده شود، نه قالب داستان آن است و نه خوش‌بینی که در آن مشاهده می‌شود؛ بلکه ارزش آن در این است که حاجی آقا _ که الگوی سرمایه دار سنتی است _ به عنوان الگو و تیپ در داستان مطرح می‌شود و ویژگی‌های طبقه خویس و نیز جهان‌بینی آن‌ها را به نمایش می‌گذارد که این موضوع با نظریات

لوکاج در مورد نمونه‌وار بودن شخصیت‌ها مطابقت دارد؛ لوکاج معتقد است از آن جایی که هر شخصیت نمونه‌وار است بنابراین ویژگی‌ها و جهان‌بینی طبقه خود را به ما نشان می‌دهد. تیپ حاجی آقا در این داستان نیز این ویژگی را دارا است و این موضوع باعث ارزش‌مندی اثر می‌شود.

هدایت در داستان حاجی آقا به توصیف یک شخصیت تیبیک در قالبی نمایشی می‌پردازد. حاجی ابوتراب نماینده طبقه‌ای است که با وجود ضعف و بیماری و افتادن در سراسیمه زوال، هم چنان بر مسند قدرت نشسته است و می‌کوشد دیکتاتوری سیاه رضا شاه را تجدید و تحکیم کند. در واقع حاجی الگوی یک سرمایه‌دار سنتی، حماسه حقیق یک طبقه اندک‌مایه است (بهارلوپیان، ۱۳۷۹: ۲۱۳). هدایت در این داستان تصویری از یک آدم پرادها و فریبکار را ترسیم می‌کند که در زندگی به هیچ چیز پای‌بند نیست؛ او در برابر زن نمی‌تواند خویشتن‌دار باشد، به همین دلیل زن‌های عقدی و صیغه‌ای بی‌شماری در خانه او زندگی می‌کنند به گونه‌ای که خانه او بی‌شبهت به حرمسرای شاهان نیست. او به زن به چشم ابزاری می‌نگرد که برای رفع نیازهای مرد آفریده شده است، بنابراین هر زنی را که بخواهد به دست می‌آورد. در این داستان، کاربرد نظریه مارکسیستی _ فمینیستی کارگر و کارفرما مشاهده می‌شود؛ حاجی ابوتراب کارفرمایی است که بر دیگران سلطه دارد و همه افراد اطراف او اعم از همسران، فرزندان و حتی همه آشنایان که به ملاقات او می‌آیند، در حکم کارگری هستند که مطیع اوامر حاجی و خواسته‌های اویند. هیچ‌کس اجازه ندارد بدون اجازه او از خانه خارج شود، حتی مراد خدمتکار خانه حاجی، برای خرید مایحتاج خانه نیز باید از او اجازه بگیرد. حاجی که قدرت را در دست گرفته است، به هیچ وجه حاضر نیست این مقام را از دست بدهد زیرا از تسلط بر دیگران احساس لذت می‌کند. این تفکرات سنتی حاجی ریشه در فرهنگ پدرسالاری جامعه او دارد که سبب می‌شود او خود را صاحب حق بداند و در کارهای دیگران مداخله کند. خوی حاجی از تربیت او نشأت می‌گیرد که به دوره پیش از انقلاب مشروطیت می‌رسد یعنی زمانی که پیوند های پدرسالارانه تعیین‌کننده پایگاه فرد بود. از این رو او مثنی یک پدر مستبد و سنت‌گرا را دارد؛ بدین ترتیب ستیزی سخت میان ساخت روانی حاجی و حقیقت دوره‌ای که رویدادهای داستان در آن رخ می‌دهند (۱۳۲۰)، در جریان است. پسر حاجی او را رها کرده و بی‌آن‌که به آبروی خانوادگی بیندیشد، شغل رانندگی را برگزیده است. با تغییر شرایط زندگی، همسرانش دیگر از او فرمان نمی‌برند و هر یک از آن‌ها برای خود دلدادگی یافته است. سخت‌گیری حاجی در محیط خانه و اجباری که از سوی او به

عنوان نماینده‌ای از جامعهٔ مردسالار بر همسرانش تحمیل می‌شود، سبب شده که آنان در خفا و دور از چشم حاجی به کارهای ناشایست بپردازند. این آشفتگی اوضاع درون خانهٔ حاجی، نشان از آشفتگی بزرگ‌تری در درون کشور است. حاجی همهٔ این‌ها را می‌بیند ولی نمی‌فهمد که روال کار نمی‌تواند به گونهٔ دیگری باشد. او نسبت به همه بدگمان است، همه را دزد می‌داند و زنان خود را فریبکار؛ گمان می‌کند همهٔ افراد خانواده دشمن او هستند. با این همه، او در می‌یابد که پایهٔ سروری‌اش دیگر نه ارزش‌های فردی، بلکه دارایی او است، (م. ایرانیان، ۱۳۵۸: ۱۳۷). بر همین اساس پول معشوقهٔ او می‌شود.

عدم پای‌بندی حاجی به امور مختلف، دین را نیز شامل می‌شود. او حتی از دین به عنوان ابزاری در جهت پیشبرد اهداف شیطانی خود بهره می‌برد؛ هر جا که لازم باشد خود را دین‌دار و معتقد نشان می‌دهد در حالی که اعتقاد راسخی به دین و نیز دنیای دیگر ندارد و فقط به آن تظاهر می‌کند. هدایت با ترسیم چهرهٔ حاجی آقا به عنوان نمونه‌ای از مردمی که هر روز از خون دیگران بر ثروت خود می‌افزایند، توانسته است ایرانی را که اسیر نظام استبداد رضاخانی شده بود، به تصویر بکشد.

پدر حاجی یک مغازهٔ کوچک توتون‌فروشی در بازار داشت؛ با تحریم تنباکو از سوی روحانیان، مصرف آن قطع می‌شود و بهای آن بسیار پایین می‌آید. در این هنگام، سودجویان که پدر حاجی نیز در شمار آن‌ها قرار دارد، به احتکار تنباکو می‌پردازند و وقتی تحریم تنباکو از میان می‌رود، به بهای آن افزوده می‌شود و سود بادآورده زیادی نصیب پدر حاجی می‌شود و طبقه‌گریزی او و نسل‌های بعدی او ریشه در این سود بادآورده دارد؛ شخصیت او از یک تنباکوفروش کوچک به یک بازرگان و زمین‌دار بزرگ تغییر می‌کند. این سرمایه بعد از او به حاجی می‌رسد و او نیز راه پدر را ادامه داده، شروع به خرید زمین و سرمایه‌گذاری در صنعت، ساختمان، بازرگانی و ... می‌کند. او در ظاهر امکانات مادی طبقهٔ تازه‌اش را دارد اما عنوان و آبرو را که همان اصالت است، کم دارد زیرا کسی پدر او را که یک فروشندهٔ خرده‌پا بود نمی‌شناسد؛ به همین دلیل حاجی یک لقب ساختگی برای او فراهم می‌کند و همه جا او را خلوت دیوان ناصرالدین شاه معرفی می‌کند تا از این طریق، اصالتی ساختگی برای خود دست و پا کند. اگرچه دارایی حاجی که وام‌دار آشفتگی‌های دورهٔ شاه شهید است، ناگزیر از گردن‌نهادن به سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی زمان خویش و پذیرفتن اصول آن است بنابراین به مقتضای زمان،

قسمتی از ثروت خود را در بخش صنعتی _ کارخانه تریکو بافی _ سرمایه‌گذاری می‌کند. حاجی ملت‌گرا، آلمان‌دوست و دشمن مردم‌سالاری می‌شود؛ او از شوروی که آن را مترادف با کمونیسم می‌داند، متنفر است و آلمان‌ها، نازیسم و فاشیسم را که به شوروی حمله کرده‌اند، می‌پرستد و منتظر رسیدن سربازان آلمانی به تهران است در حالی که نمی‌داند فاشیسم نیز به اندازه کمونیسم برای او خطرناک است (همان: ۱۳۳). زیرا او سواد ندارد و بر طبق نظرات دولت و آن چه که از اخبار و روزنامه می‌شنود، تغییر موضع می‌دهد.

حاجی ابوتراب دارای شخصیتی نان‌به‌نرخ‌روزخور است که فقط به منافع خویش می‌اندیشد به همین دلیل با هر نظام یا گروهی که موجب افزایش سرمایه‌اش شود، همراهی کرده و با آن‌ها موافق است. حاجی نماینده طبقه‌ای است که برای رسیدن به قدرت، دست به هر کاری می‌زند؛ او با این که پیر شده و بیمار است از کارهای خود دست بر نمی‌دارد و با این که ممکن است به خاطر جراحی دمل، زیر عمل بمیرد، باز هم به رتق و فتق امور و به قول خود راه‌اندازی کار دیگران مشغول است. در کل، زندگی حاجی به وجود پول و زن وابسته است و او در برابر این دو نمی‌تواند خویشتن‌داری کند.

با این که حاجی ثروت زیادی اندوخته است اما در برابر دیگران خود را فقیر جلوه می‌دهد و ریاکاری می‌کند؛ همه خرج‌های منزل را زیر نظر دارد مبادا پول زیادی خرج شود تا جایی که مراد را به خاطر خرید مایحتاج خانه مورد بازخواست قرار می‌دهد. او با افراد و گروه‌های مختلفی سر و کار دارد تا از این طریق بتواند موقعیت خود را در جامعه ثابت نگه دارد و به گمان خود، کار مردم را راه بیندازد و پولی به دست آورد و یا این که دیگران برای او کاری انجام دهند. این ریاکاری‌ها و ظاهرسازی حاجی سبب شده تا مردم نیز به این باور برسند که کسی غیر از حاجی نمی‌تواند مشکلات را از پیش رو بردارد و بدون حضور حاجی، انجام هیچ کاری امکان‌پذیر نیست. حاجی پیوسته در هشتی خانه‌اش می‌نشیند و آدم‌های متفاوتی به دیدارش می‌آیند؛ در برخورد با هر یک از آنان، جنبه‌ای از شخصیت حاجی آشکار می‌شود؛ او سهام‌دار کارخانه، قاچاقچی، مالک و ... است و هدایت با تیزبینی او را در مرکز امور جامعه قرار می‌دهد. او از میهن‌پرستی دم می‌زند اما با سفارت‌خانه‌های بیگانه ارتباط دارد. در طی داستان او به فکر ورود

آلمان‌ها به تهران است اما پس از پایان جنگ، آمریکا جای آلمان را در ذهن او می‌گیرد به طوری که قسمتی از سرمایه خود را به آن جا انتقال می‌دهد.

وقتی حاجی می‌بیند که شرایط زندگی در حال تغییر است، به مذهب رو می‌کند تا از این طریق بتواند مردم را خرافه‌پرست کرده و بر آن‌ها تسلط یابد. حاجی قبل از رفتن به بیمارستان، حرف‌هایی را با حجت‌الشریعه در میان می‌گذارد که در واقع همان وصیت او است؛ به او پول می‌دهد و از او می‌خواهد که شورش‌ها را کنترل کند. از آن جایی که حاجی نمی‌تواند خود را با پیشرفت‌های جامعه مدرن مثل راه‌آهن، رادیو و ... هماهنگ کند، از آن‌ها به زشتی یاد می‌کند، کشف حجاب رضاخانی را امری قبیح می‌شمرد و می‌خواهد با استفاده از دین مردم را مطیع کند؛ به همین دلیل از حجت‌الشریعه می‌خواهد که چادر و عمامه را در بین مردم پخش کند تا از این طریق بتواند بر آن‌ها تسلط یابد. تنها با وجود حجت‌الشریعه است که می‌تواند با استفاده از اعتقادات مذهبی مردم بر آن‌ها سلطه یابد و در این میان حجت‌الشریعه نیز برای به دست آوردن پول از هیچ‌کاری دریغ نمی‌ورزد تا جایی که چند روستایی بی‌گناه را تکفیر می‌کند و برای دست‌یابی حاجی به خواسته‌های پلیدش، به او یاری می‌رساند. بدین طریق آن‌ها برای دست‌یابی به قدرت، دین را نیز در معرض نابودی و تحریف قرار می‌دهند و بدون این که به اعمال شرعی اعتقاد داشته باشند، آن را دست‌مایه کارهای خود قرار می‌دهند تا مردم را فریب دهند.

هدایت در اکثر داستان‌هایش به بیان باورها و اندیشه‌های خود می‌پردازد؛ در این داستان نیز باورها و اندیشه‌های خود را از زبان منادی‌الحق بیان می‌کند:

«در این محیط پستِ احمق نوازِ سفله‌پرور و رجاله‌پسند که شما رجل برجسته آن هستید و زندگی را مطابق حرص و طمع و پستی‌ها و حماقت خودتان درست کرده‌اید و از آن حمایت می‌کنید، من در این جامعه که به فراخور زندگی امثال شما درست شده نمی‌توانم منشأ اثر باشم، وجودم عاطل و باطل است...» (هدایت، ۱۳۳۰: ۸۹).

داستان حاجی آقای هدایت از جهاتی با دیگر داستان‌هایش متفاوت است؛ هدایت که در اکثر داستان‌ها به بیان فقر، دردها، رنج‌ها و مشکلات زندگی انسان‌های جامعه‌اش می‌پردازد و فقر و رنج را مایه اصلی داستان‌هایش قرار می‌دهد، در این داستان به نمایش سیاهی‌ها و تباهی‌های یک نظام رو به زوال می‌پردازد که حاجی نماینده‌ای از جانب این نظام سیاه‌کار و متظاهر است. او در

این داستان به مبارزه با جامعه پدرسالار بر می‌خیزد و به بازتاب فرصت‌طلبی‌های حاجی توجّه نشان می‌دهد. از آن جایی که سالوس بودن شخصیت کارفرمایی حاجی مورد نظر است که زور و تزویر طبقه ظالم را طرح می‌کند، بنابراین ساختار کلی این داستان لوکاپی است که دو طبقه سرمایه‌دار و فقیر (فرداست و فرودست) را در تقابل با هم قرار می‌دهد؛ همان‌طور که می‌گوید:

«از یک طرف دسته انگشت‌شماری قصرهای آسمان‌خراش با آخرین وسایل آسایش دارند و حتی کاغذ استنجای خودشان را از نیویورک وارد می‌کنند؛ از طرف دیگر، اکثریت مردم بی‌چیز و ناخوش و گرسنه‌اند و با شرایط ماقبل تاریخی کار می‌کنند و می‌خزند.» (همان: ۸۱).

از آن جایی که در تحلیل جامعه‌شناختی یک اثر، باید دوران تاریخی که اثر در آن شکل گرفته است را نیز مورد توجّه قرار داد، ما در این داستان با سه دوره تاریخی روبه‌رو هستیم:

(۱) آستانه انقلاب مشروطه: در این دوره استبداد آسیایی بر جامعه فرمان‌روا است، سرمایه تجاری راهی به سوی آزادی می‌جوید، صنعت اندک‌اندک جای سنت را می‌گیرد، پایه اقتصاد داخلی بر کشاورزی استوار گشته است و از طریق بازرگانی بین‌المللی، سودهای کلان چشم بازرگانان را خیره کرده است. این دوره، دوره تربیت حاجی است و ارزش‌های عام آن، سازنده ساخت‌های ذهنی و روانی او یعنی شخصیت او می‌باشند. او به عنوان زمین‌دار به استبداد رو می‌آورد و به عنوان بازرگان طرفدار آزادی است و وقتی سود بازرگانی خود را در خطر می‌بیند، به یک آزادی خواه تبدیل می‌گردد.

(۲) فردای انقلاب مشروطیت (۱۲۹۱-۱۳۲۰): در این دوره، استبداد جای خود را به یک نظام پارلمانی، زمین‌دار، بورژوا و خان‌سالار داده است. انقلاب مشروطه که در ابتدا مورد توجّه همه واقع شده بود، به استبداد قاجار پایان داد اما در نظام اجتماعی تغییری حاصل نشد و جامعه به همان شکل قبلی اداره می‌شد. از سال ۱۳۰۴ وقتی نظام پهلوی روی کار آمد، وضع اجتماع هم تغییر می‌کند؛ زمین‌داری به دیوان سالاری تبدیل می‌شود، نفت همچون یک عنصر اقتصادی تعیین‌کننده وارد جریان گسترش اجتماعی می‌شود. با اتفاقات پیش‌آمده، نظام اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه تغییر می‌کند و حاجی درصد بر می‌آید تا روش‌های کسب سود را تغییر دهد به همین دلیل به دستگاه‌های دیوان سالاری نزدیک می‌شود و در دادوستدها و دلالی‌های خود از آن سود می‌جوید و هشتی خانه‌اش را به محلی برای این رفت‌وآمدها و دلالی‌ها بدل می‌کند. در این میان نظام حاکم

کم‌کم به سمت آلمان گرایش یافته است که این آلمان‌دوستی درون‌مایه ضد استعماری دارد. در این دوره حاجی نیز آلمان‌دوست می‌شود که این نشان‌دهنده وابستگی سرمایه‌بازرگانی به سیاست‌های سرمایه‌داری جهانی و منش فرصت‌طلبانه آن است.

۳) به دنبال اشغال ایران به دست متفقین، دوره سوم زندگی حاجی آغاز می‌شود و رویدادهای رمان در این دوره اتفاق می‌افتند. قهرمان داستان هدایت که نماینده سرمایه‌داری سنتی می‌باشد، در این دوره آشفته، محتاط و دوراندیش می‌ماند. او از نظام پیشین انتقاد می‌کند و خود را آزادی‌خواه جلوه می‌دهد؛ ولی به خوبی احساس کرده است که ایران به نفت آلوده است و نباید نزدیک آن کبریت کشید (م. ایرانیان، ۱۳۵۸: ۱۳۹-۱۴۱).

حاجی یک تاجر است و پرداختن به امور اقتصادی در شمار مهم‌ترین کارهای او قرار می‌گیرد ولی او معتقد است یک تاجر می‌تواند سیاست‌مدار هم باشد؛ با این که سواد ندارد هر روز که پسرش از مدرسه می‌آید، از او می‌خواهد که برای او روزنامه بخواند تا از اخبار سیاسی کشور با خبر شود. پس از وقایع ۲۰ شهریور، ترس تمام وجود او را فرا می‌گیرد و از تهران می‌گریزد اما پس از مدتی، وقتی متوجه می‌شود که خطری او را تهدید نمی‌کند، به همراه تمام دزدان و ریاکاران پیروزمندانه به تهران باز می‌گردد و دوباره در هشتی خانه‌اش به رتق و فتق امور مشغول می‌شود.

از آن جایی که حاجی و پدرش دارای شخصیتی نان به‌نرخ روزخور هستند، به هر طرف که سود بیش‌تری برای آن‌ها در پی داشته باشد رو می‌کنند. آن‌ها در دوره استبداد قاجار برای مطرح کردن خود در میان مردم، با آن‌ها همراه می‌شوند ولی پس از رسیدن به هدف، مردم را رها کرده و با گروه دیگری همراه می‌شوند. این دوره، دوره گذار از کشاورزی به کارگری است، صنعت و تکنولوژی پیشرفت کرده است، نفت نقش مهمی را در سیاست کشور ایفا می‌کند؛ در این میان نیز با تغییر روش‌ها، حاجی نیز ناچار می‌شود در بخش صنعت سرمایه‌گذاری کند و از این طریق زندگی آرامی برای او و طبقه‌اش فراهم می‌شود که در تقابل با زندگی ناآرام کارگرهایی قرار دارد که در کارخانه‌ها مشغول کار هستند.

هدف حاجی در سراسر زندگی به دست آوردن سود بیش‌تر و ثروت اندوزی است؛ او برای تحقق این امر از انجام هیچ‌کاری دریغ نمی‌ورزد. حاجی این حقیقت یعنی سود را به خوبی می‌بیند ولی حقیقت دیگر یعنی وجود کارگران در کارخانه‌ها را نمی‌بیند. در حقیقت حاجی و امثال او در زندگی

دچار شیئیشدگی شده‌اند که یکی از مفاهیم بنیادی اندیشه مارکسیستی است. او پول را اساس کارهای خود قرار می‌دهد و تنها به پول و سرمایه می‌اندیشد؛ پول آن قدر برای او اهمیت دارد که او نسبت به پیوندهای خانوادگی خود بی‌توجه می‌شود تا جایی که حاضر است برای به دست آوردن سود بیش‌تر جان انسان‌ها را قربانی کند. در این حالت، پدیده بت‌وارگی کالا و شیئ‌شدگی انسان زندگی حاجی و امثال او را در بر می‌گیرد، انسان و نیروی تولیدش در خدمت کالا قرار می‌گیرد و همه چیز حتی خود انسان نیز به کالا تبدیل شده و به چیزی دیگر نمی‌اندیشد.

در چنین جامعه‌ای تضاد طبقاتی عمیقی به چشم می‌خورد که پیوسته رو به افزایش است؛ در حالی که بیش‌تر مردم در سیه‌روزی و بدبختی گرفتار هستند، کسانی همانند حاجی فقط به زندگی خود می‌اندیشند و آن چه که در زندگی برای آن‌ها اهمیت دارد پول و قدرت است. همان‌طور که حاجی از دین در جهت پیشبرد اهداف خود بهره می‌برد، پای‌بندی او به تقدیر و خواست خدا نیز برای موجه‌نشان دادن شرایط زندگی او است که به گفته خود او برتر از زندگی دیگران است. عقیده حاجی این است که اگر من ثروتمند هستم این تقدیر است و از این طریق درصدد توجیه فریبکاری‌ها و دزدی‌های خود بر می‌آید. از آن جایی که او تنها به فکر خود و جمع‌آوری سرمایه است بنابراین با مردم‌سالاری دشمن است؛ او می‌خواهد که مردم بی‌سواد بمانند تا همچنان بر آن‌ها تسلط داشته باشد چون اگر مردم آگاهی به دست آورند، حاجی رونق بازار خود را از دست می‌دهد بنابراین باید فاصله طبقاتی بین خود و آنان را ثابت نگه دارد؛ او معتقد است:

«مردم باید گشنه و محتاج و بی‌سواد و خرافی بمانند تا مطیع ما باشند ... وظیفه ماست که مردم را احمق نگه داریم تا سر به گریبان خودشان باشند و تو سر هم بزندی» (هدایت، ۱۳۳۰: ۹۶).

با این که حاجی خود را با نظام موجود هماهنگ کرده و همچنان بر ثروت خود می‌افزاید، اما گویی که گاهی حسی نوستالژیک در او بیدار می‌شود و تمایل پیدا می‌کند نظام قبلی دوباره حکم‌فرما شود، چون سرمایه خود را مدیون آن دوره می‌داند و از طرفی نمی‌تواند خود را با پیشرفت‌های دنیای مدرن هماهنگ کند و خود را در تقابل با آن می‌بیند و ترس او از این است که مبادا زندگی‌اش دچار تغییر و تحول شود.

افراد اطراف حاجی فقط به خاطر ثروت اوست که با او در ارتباط هستند؛ تنها کسی که به سرمایه حاجی توجهی نشان نمی‌دهد و در مقابل طبقه اشراف چاپلوسی نمی‌کند که به بدگویی از آن‌ها می‌پردازد، منادی‌الحق است؛ او نماینده طبقه‌ای است که باید در مقابل حاجی آقاها بایستند. منادی‌الحق جهان را مطابق خواسته‌های حاجی آقا و امثال او می‌بیند و مردمی را مقصر می‌داند که درست زیستن را نیاموخته و جرأت ایستادگی در برابر طبقه اشراف را ندارند. حاجی در برابر سخنان منادی‌الحق از خود واکنش نشان می‌دهد و آن قدر بر او تأثیر می‌گذارد که درد و بیماری خود را فراموش می‌کند. حاجی خود را انسانی درستکار می‌داند که همیشه به فکر راه‌اندازی کارهای مردم بوده است؛ او خود را بهشتی می‌داند اما در بیمارستان و در عالم بیهوشی افراد خانه‌اش را می‌بیند که همه از او ناراضی و از مرگ‌اش خوشحالند؛ پس او باید بداند که تا چه اندازه در حق دیگران بدی کرده است. در پایان داستان وقتی حاجی به هوش می‌آید، یکی از همسرانش را می‌بیند که در کنار او نشسته است و به او می‌گوید که سرهنگ سینی طلا برای او فرستاده است، حاجی از او می‌خواهد که سینی را بیاورد تا آن را لمس کند؛ در این جا هدایت با زیرکی نشان داده است که زندگی و طمع حاجی آقاها همچنان ادامه دارد.

حاجی آقا داستانی بی‌اوج است و با تغییراتی جزئی پیش می‌رود. بی‌شک مدتی پس از خواندن داستان، گفت‌وگوها و حرف‌های شعاری از یاد می‌روند زیرا تکراری و خالی از خلاقیت هنری‌اند؛ اما حاجی، رفتار و حرکاتش فراموش‌نشده است و در ذهن خواننده می‌ماند. با وجود اغراقی که در ساخت شخصیت حاجی به کار رفته و به او جنبه‌ای کاریکاتوری می‌دهد، حاجی چهره‌ای زنده و قابل لمس و یکی از تیپ‌های به یاد ماندنی ادبیات معاصر ایران است. بزرگی این رمان در بازنمایی تیپیک زندگی بورژوازی بازرگانی در شخصیت حاجی است؛ هدایت با هوشمندی و باریک‌بینی منش فرصت‌طلبانه، نرمش بی‌اندازه خوی و رنگارنگی چهره سیاسی این جناح از بورژوازی را که می‌تواند خود را با شکل‌ها و موقعیت‌های گوناگون اجتماعی هماهنگ و یگانه کند، به خوبی نشان داده است. اگرچه این بازنمایی، تنها بخش کوچکی از هم‌بار داستان را در بر می‌گیرد، می‌توان آن را به راستی محور کانونی پویایی‌هایی دانست که راستای گردش زندگی آدم‌های داستان را تعیین می‌کند (م. ایرانیان، ۱۳۵۸: ۱۳۵).

در اغلب داستان‌های هدایت، شخصیت‌ها در طول داستان و به واسطه عنصر گفت‌وگو شناخته می‌شوند اما در این داستان همسانی بین گفت‌وگوی شخصیت‌ها دیده می‌شود؛ افرادی که در هشتی خانه حاجی او را ملاقات می‌کنند، چهره‌ای خاضعانه به خود می‌گیرند و همانند هم از روی تملق صحبت می‌کنند، فقط نحوه صحبت حاجی با مراد خدمتکار خانه‌اش و یا گفت‌وگوی حاجی و منادی‌الحق از سایر گفت‌وگوها متمایز است که همان‌طور که اشاره شد سخنان منادی‌الحق، صدای نویسنده است که در انتهای داستان به طور واضحی به گوش می‌رسد و شخصیت حاجی آقاها را در هم می‌شکند. در داستان حاجی آقا گویی جنبه داستانی اثر برای هدایت اهمیت نداشته است؛ او در این اثر به بازتاب برخی از واقعیت‌های موجود در جامعه‌اش پرداخته است که روح او را آهسته در انزوا می‌خورد و می‌تراشید.

هدایت از دیدن ریا و تزویر امثال حاجی آقا رنج می‌برد از این رو بدون در نظر گرفتن عناصر داستانی، در این اثر پلیدی‌های زندگی اشراف را به تصویر کشیده است، به همین دلیل این اثر جذابیت یک رمان را به مخاطب القا نمی‌کند. او در این اثر تنفر خود از سیاست و سیاست‌مداران را به نحوی آشکار نشان داده است؛ او سیاست را مهره‌ای در دست امثال حاجی آقا می‌داند که از آگاهی و سواد کافی برای این کار برخوردار نیستند و از این طریق بی‌ارزشی دنیای سیاست را به تصویر می‌کشد. هدف او از نگارش حاجی آقا، نشان‌دادن چهره واقعی سیاست آن روزگار بود و برای نشان‌دادن این اوضاع از هشتی خانه حاجی استفاده کرده و آن را مکانی برای زدوبندهای سیاسی حاجی و هم‌کیشان او قرار می‌دهد.

نتیجه‌گیری

در طول تاریخ و در جریان تحولات اجتماعی و فرهنگی، نوع ادبی رمان دستخوش تغییرات زیادی شده است. پس از جریان مشروطه، نوع جدیدی از رمان مطابق فرهنگ غرب نوشته شد که در مقابل شکل‌های سنتی این نوع ادبی قرار می‌گرفت.

رمان‌نویسان در آثار خود به جنبه‌های مختلف زندگی و مسائل و معضلات جامعه توجه نشان داده‌اند. به همین دلیل پژوهش‌گران جهت آشکارایی واقعیت‌های اجتماعی جامعه و نحوه بازآفرینی آن در رمان، به نقد جامعه‌شناختی روی می‌آوردند. جامعه‌شناسی ادبیات با روشی

علمی به بررسی رابطهٔ جامعه و ادبیات به عنوان نهادی اجتماعی می‌پردازد و در این ارتباط، پیوندهای شکل‌گرفته میان اثر ادبی به عنوان بازتاب‌دهنده جامعه و جامعه به عنوان نهادی تأثیرگذار بر اثر ادبی را مورد بررسی قرار می‌دهد. از اندیشمندان این عرصه می‌توان از مادام دواستال، ایپولیت تِن، مارکس، انگلس و نیز از لوکاچ و گلدمن به عنوان مهم‌ترین نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی ادبیات نام برد. مارکس و انگلس و به دنبال آن‌ها لوکاچ و گلدمن، رمان را بازتابی از حقایق جامعه می‌دانستند و درصدد آشکاراییِ واقعیات اجتماعی در متن رمان برآمدند. لوکاچ در نظریهٔ بازتابِ واقعیت به بازآفرینی واقعیت از طریق کلیتی منسجم می‌پردازد، همان اصلی که گلدمن در روش ساخت‌گرایی تکوینی آن را به کمال رساند.

هدایت در این داستان، زندگی سرمایه‌داری را روایت می‌کند که گویی تنها انگیزهٔ او در زندگی ثروت‌اندوزی است و این موضوع برای او به صورت یک هدف مهم درآمد است. او برای به دست آوردن سرمایهٔ بیشتر از هیچ‌کاری دریغ نمی‌ورزد تا جایی که برای حفظ سرمایهٔ خود در سیاست کشور هم دخالت می‌کند و برای موجه نشان دادن شخصیت خود، با افراد زیادی ارتباط برقرار می‌کند. در لایه‌های پنهان داستان در مقابل شخصیت حاجی، افرادی حضور دارند که زندگی را در سختی و با تحمل مشقت فراوان پشت سر می‌گذارند و حاجی بی‌توجه به دشواری‌های زندگی چنین اشخاصی، زندگی خود را در رفاه ادامه می‌دهد. در واقع هدایت با ارائهٔ داستان حاجی آقا، آشفستگی‌ها و ناهمسازی‌های جامعهٔ معاصر خود را به ما نشان داده و حس نارضایتی و تنفر خود را از آن ابراز می‌دارد.

منابع

- آریان‌پور، امیرحسین (۱۳۵۴) *جامعه‌شناسی هنر*، چاپ سوم، تهران: دانشکدهٔ هنرهای زیبای دانشگاه تهران.
- بهارلوییان، شهرام و فتح‌الله اسماعیلی (۱۳۷۹) *شناخت نامهٔ صادق هدایت*، تهران: نشر قطره.
- بهیان، شاپور (۱۳۸۸) «حاجی آقا بر ساخته‌ای گفتمانی یا نمونه نوعی بورژوازی ملی»، *فصل‌نامهٔ جامعه‌شناسی هنر و ادبیات*، سال اول، شمارهٔ دوم، پاییز و زمستان، صص ۳۷-۶۸.
- تسلیمی، علی «الف» (۱۳۸۸) *نقد ادبی (نظریه‌ها و کاربرد آن‌ها در ادبیات فارسی)*، چاپ اول، تهران: اختران.

- تسلیمی، علی «ب» (۱۳۸۸) «تحلیل سه قطره خون با رویکرد جامعه‌شناسی ساخت‌گرا»،
مجله ادب پژوهی، شماره ۷ و ۸، بهار و تابستان، صص ۱۷۱-۱۸۸.
- زرافا، میشل (۱۳۶۸) *جامعه‌شناسی ادبیات داستانی: رمان و واقعیت اجتماعی*، ترجمه نسرین پروینی، چاپ اول، تهران: فروغی.
- زیما، پیر. و (۱۳۷۷) «جامعه‌شناسی رمان از دیدگاه یان وات، لوکاج، ماشری، گلدمن، باختین»، در محمدجعفر پوینده (گزیده و ترجمه): *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*، چاپ اول، تهران: نقش جهان.
- سلدن، رمان و پیتر ویدوسون (۱۳۷۷) *راهنمای نظریه ادبی معاصر*، ترجمه عباس مخبر، چاپ دوم، تهران: طرح نو.
- کوثری، مسعود (۱۳۷۹) *تأملاتی در جامعه‌شناسی ادبیات*، چاپ اول، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- گلدمن، لوسین (۱۳۷۷) *روش ساخت‌گرای تکوینی در جامعه‌شناسی ادبیات*، در محمدجعفر پوینده (گزیده و ترجمه): *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*، چاپ اول، تهران: نقش جهان.
- لابیکا، ژرژ (۱۳۷۷) *شی‌وارگی*، در محمدجعفر پوینده (گزیده و ترجمه): *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*، چاپ اول، تهران: نقش جهان.
- لوکاج، جورج (۱۳۷۷) *درباره رمان*، در محمدجعفر پوینده (گزیده و ترجمه): *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*، چاپ اول، تهران: نقش جهان.
- م. ایرانیان، جمشید (۱۳۵۸) *واقعیت اجتماعی و جهان داستان*، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
- هدایت، صادق (۱۳۳۰) *حاجی آقا*، تهران: جاویدان.